عشق در برابر نفرت

نگاهی به کتاب مهاتما گاندی و مارتین لوترکینگ: قدرت مبارزه عاری از خشونت اثر مری کینگ

تاریخ جهان

محمد صادقی
روزنامه‌نگار

در نـگاه مهاتما گاندی، سـخن‌گفتن از عشـق، نشـانه ضعف در برابر دسـتگاه سـتم و بی‌عدالتی یا توقف در راه مبارزه نیسـت. در مبارزه با سـتم و بی‌عدالتی به دو شکل (۱.با درونی سرشار از عشق، و ۲.بـا درونی سرشـار از نفرت) می‌توان ایسـتاد. یعنـی می‌تـوان بـا عشـق به مـردم، به مبارزه با سـتم پرداخت، و نیز می‌تـوان با نفرت از سـتمگر بـه مبارزه پرداخـت، که ایـن دو متفاوت اسـت. زیرا وقتی انسـان درون خود را با خشـم و کینه و نفرت پر کنـد و بپروراند، بیش از هر چیزی می‌تواند به سـتمگری دیگر تبدیل شود. درونِ آکنده از نفرت، فقط و فقـط نفرت‌پراکنی را تشـدید می‌کند و درونـی کـه لبریز از عشـق باشـد، به جهـان صفـا می‌بخشـد. عشـق، هم انسـان را به کمـال می‌رسـاند و هم به بهسـازی وضـع جامعه کمـک می‌کند، زیرا انسـان در چنین حالتی اسـت که می‌توانـد در خدمـت مردم باشـد. اما کسی که بر اسـاس نفرت از ستمگر راه می‌پیماید، سرانجام می‌خواهد در جای سـتمگر قرار گیرد. واقعیت این اسـت که تهی‌شـدنِ انسـان از عشـق، هم به او و هـم بـه روابط عاطفـی و اجتماعی آسـیب می‌رسـاند و در نتیجـه صفـای اجتماعـی دچار رکود می‌شـود.

مبارزه‌های گاندی

چنانچـه در کتـاب «مهاتمـا گانـدی و مارتین‌لوتـر کینگ: قدرت مبـارزه عاری از خشـونت» اثـر مری کینـگ (ترجمه شـهرام نقش‌تبریـزی) می‌خوانیـم، گاندی در مبارزه با نظـامِ طبقاتی هند و نیروهای اسـتعمارگر انگلیسی براساسِ عشـق به انسـان‌ها راه می‌پیمود. او باور داشـت که عشـقِ به انسـان‌ها، فقط، دوست‌داشـتن کسـانی که دوست‌مان دارنـد نیسـت، بلکـه دوست‌داشـتن کسـانی اسـت که از ما متنفر هسـتند. بنابرایـن از هندی‌هایـی که بـه برخی از هندی‌هـای دیگـر سـتم می‌کردند و انگلیسـی‌هایی کـه به هندی‌ها سـتم می‌کردند، نفرت نداشـت بلکه از ستم متنفـر بـود. گانـدی، نیکی و سـعادت را بـرای همـه انسـان‌ها می‌خواسـت. یعنـی چنین نبـود که نیکی و سـعادت را برای بخشـی از مردم هنـد بخواهد یا برای نیروهای اسـتعمارگری که مسلط بر هنـد بودند، خواهانِ مرگ و نیسـتی باشـد. او می‌گفـت: «مـن به‌طـور کلی انگلیسـی‌ها را بدتر از هیچ ملت دیگری روی زمین نمی‌دانم. ایـن افتخار را دارم که بسـیاری از انگلیسـی‌ها را عزیزترین دوسـتان خـود بنامـم... دشـمنی من علیـه آنهـا نیسـت، علیه سـلطه آنهاسـت... در دل مـن هیـچ کینه‌ای حتی نسـبت به یک انگلیسی نیست.» در نگرش و روشـی که گانـدی برگزید، تفاوتـی که عشـق و نفـرت در راه مبارزه با سـتم و بی‌عدالتی ایجـاد می‌کنند به روشـنی دیده می‌شـود. گاندی را مهاتما (روح بـزرگ) می‌خواندند امـا او به این خاطـر احسـاس شـادی و خرسـندی نمی‌کرد زیرا قبـل از هر چیزی در مبارزه با نفس کوشـا بـود و تکبر نداشـت. او قدرت‌طلـب و جویای جـاه و مقام نبود و عمر خویـش را نیز با ثروت‌اندوزی تباه نکـرد. چنانکه وقتی از دنیـا رفت، همه دارایی‌هـای مـادی او را می‌شـد در یک سـاک دسـتی کوچک جای داد.

گانـدی چنانکـه در کتاب «همـه مردم برادرنـد» ترجمـه محمـود تفضلـی می‌خوانیم، بـاور داشـت: «اقتصادیاتی که ارزش‌هـای اخلاقی را نادیـده بگیرد و محتـرم نشـمارد درسـت نیسـت.» و می‌گفـت: «عقیـده دارم کـه همـه مـا از جهتـی دزد هسـتیم. اگـر چیـزی را که مـورد نیـاز فـوری و آنی من نیسـت بردارم و آن را برای خـود نگاه دارم، طبعاً آن را از دیگـری دزدیـده‌ام. مـن تصـور می‌کنـم کـه قانـون اساسـی طبیعت بدون هیچ‌گونه اسـتثنایی این است که طبیعت بـرای تأمین احتیاجـات روزانه مـا به انـدازه کافـی تولید می‌کنـد و اگر هـر کس فقط آنچه را مـورد نیاز خودش می‌باشـد بـردارد و نـه بیشـتر، دیگر در این جهان فقر و احتیـاج وجود نخواهد داشـت و هیچ‌کس از گرسنگی نخواهد مرد. امـا تا وقتی که ایـن نابرابری وجود دارد طبعـاً مـا بـه دزدی سـهم دیگران مشـغولیم. من سوسیالیست نیستم و نمی‌خواهـم امـوال کسـانی را که مالک آن هسـتند، از تصرفشان خارج سازم... امـا تا آنجا که به تنظیـم زندگی خود من مربوط می‌شـود من جرأت ندارم مالک چیزی باشـم کـه بـه آن نیاز نـدارم... بـا روش عدم‌خشـونت، نمی‌خواهیـم سـرمایه‌داران را نابـود سـازیم بلکـه می‌خواهیم سرمایه‌داری را نابود کنیم... هرگز نمی‌توانـم زمانی را تصـور کنم که دیگـر هیچ‌کـس ثروتمندتـر از دیگری نباشـد. امـا می‌توانـم روزگاری را در نظر آورم کـه ثروتمند در پی آن نباشـد که به قیمت زیـان فقیر بر ثروت خـود بیفزاید و فقیر هم بر ثروت ثروتمند رشـک نبرد. حتـی در کامل‌تریـن صـورت دنیـا هم نمی‌توانیم نابرابـری را از میان ببریم اما می‌توانیم و باید ستیزه و دشمنی را نابود سـازیم... اسـتثمار و بهره‌کشی فقیران نمی‌توانـد از راه نابود سـاختن چند نفر میلیونر پایان پذیـرد، بلکه می‌تواند از راه نابود سـاختن جهل فقیـران و آموختن عـدم همکاری بـا اسـتثمارگران، تأمین شـود. این عدم همـکاری موجب تغییر اسـتثمارگران نیز خواهد شـد.»

هدف و وسیله

گانـدی کـه متأثـر از شـخصیت‌هایی مانند جـان راسـکین، لئو تولسـتوی و هنـری دیوید ثورو بـود و توجـه ویژه‌ای بـه آموزه‌های معنـوی و باورهای اخلاقی داشـت، بـر «سـاتیاگراها» بـه معنـای پایبنـدی بـه حقیقـت تکیه داشـت و ایـن اندیشـه در کنـش درخشـان او به‌طـور روزانـه و بی‌وقفـه نمایـان بود. او بـاور داشـت که «سـاتیاگراها» چیزی جـز اخلاقی‌زیسـتن نیسـت. بنابراین در رویارویـی بـا نیروهـای اسـتعمارگر و سـتمگر، در پـی نابـودی و کوبیـدن آنهـا نبـود بلکه بـرای آنها نیـز جز خیر نمی‌خواسـت و از ایـن رو، در حرکـت خویش، میان وسـیله و هـدف ارتباطی تنگاتنـگ قائـل بـود. بـه ایـن معنا که برای رسـیدن بـه هدفی پـاک نمی‌توان از وسیله‌ای ناپاک اسـتفاده کرد. گاندی به همیـن خاطر از سـوی کسـانی که با روش او مخالـف بودنـد زیر فشـار قرار داشـت. آنها از انتقام سـخن می‌گفتند و او را خالی از شـهامت می‌پنداشـتند. امـا گاندی به بخشـش و چشم‌پوشـی از انتقـام بـاور داشـت و شـهامت را در خشـم، انتقام و ابـراز توانایـی فیزیکی نمی‌دید بلکه آن را در عشـق و مقاومتی محکم و به دور از تـرس تعریف می‌کرد. او در واکنش به انتقادها می‌گفت: «آنها می‌گویند وسـیله، بـه هر حال وسـیله اسـت. ولی من می‌گویم وسـیله، همه چیز اسـت. ماهیت وسیله هرچه باشد، ماهیت هـدف نیز جـز آن نخواهد بود. بین وسـیله و هدف هیچ دیـوار و مرزی وجـود نـدارد.» بنابراین گاندی وسـیله و هـدف را جـدا از هم نمی‌پنداشـت و برای رسـیدن بـه هدفی پاک، اسـتفاده از وسـیله‌ای ناپاک را مجاز نمی‌دانست. اما برخی عدم‌خشـونت را نشانه ترس او و سلاح انسـان‌های ضعیف می‌خواندند و او را خالی از شـهامت جلـوه می‌دادند ولـی او بخشـیدن و چشم‌پوشـی از انتقام را نشانه شـهامت می‌دانست، نه خشـونت‌ورزی را.

گانـدی همچنین مسـائل و مشـکلات اجتماعـی را بـا دقـت و تیزبینـی می‌نگریسـت و بیش از هر چیزی در پی ایجاد تغییـر در فرهنگ مردم بود. از این رو، باور داشـت اسـتثمارگر بدون وجود استثمارشـونده کاری از پیـش نمی‌برد. بـه همین خاطـر در اشـرام کـه مکانی برای پالایش نفـس و زندگی معنوی بود با مشـارکت همه، از جمله طبقه نجس کـه مـردم از آنهـا دوری می‌کردنـد، کار پارچه‌بافی را با چرخ‌های دسـتی خانگی راه انداخـت. در نتیجـه، تولیـد انبـوه پارچه موجب شـد تـا مـردم فقیر هند از پارچه‌هـای انگلیسـی بی‌نیاز شـوند و ایـن اقدام سـازنده، اعتمـاد به نفس لازم برای خودباوری و مقابله با اسـتعمار انگلیـس را در آنهـا ایجاد کنـد. در نظر داشـته باشـیم که مبارزه گانـدی بر ضد اسـتعمار سـال‌ها به طول انجامید زیرا هدف اصلی او مبارزه برای انسـان‌بودن بود. بـر این اسـاس، در جریـان مبارزه هرگاه که مـردم به کارهایی غیرانسـانی همچـون سـوزاندن نیروهـای پلیس، تجاوز بـه زن‌هـای انگلیسـی، کشـتار مسـلمان‌ها و... می‌پرداختنـد، او نیـز مبارزه را متوقـف می‌کرد و ابراز همدردی با آسـیب‌دیده‌ها را بر هر اقدامی ترجیح مـی‌داد و در اعتـراض بـه آن اقدام‌هـا روزه‌هـای طولانـی می‌گرفت. سـرانجام نیـز مقاومـت مسـتمر مـردم هنـد به رهبری گانـدی که از سـال ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۷ ادامه داشـت، نیروهـای اسـتعمارگر را مجبـور بـه عقب‌نشـینی کـرد و هنـد اسـتقلال خود را به دسـت آورد.

سـیر زندگـی و مبـارزه گانـدی نیـز از زمانـی کـه در آفریقـای جنوبی بـود تا زمانـی که به هنـد بازگشـت و راهنمای جنبشـی بزرگ شد، نشـان می‌دهد که او شخصیتی شـجاع، عملگرا و قدرتمند بود. او را بارها کتک زدند، تحقیر کردند، زیـر فشـارهای مختلـف قـرار دادند و بـه زنـدان افکندنـد اما محکم ایسـتاد و چنانکـه در کتـاب «مهاتمـا گانـدی و مارتین‌لوتـر کینگ: قدرت مبـارزه عاری از خشـونت» آمده، باور داشت که: «تنها حقیقت و راستی اسـت که ناراستی را از میان می‌برد، عشـق اسـت که خشـم را زائـل می‌کنـد و تحمـل داوطلبانه رنج اسـت که خشـونت را محو می‌سـازد... عدم‌خشـونت باید بخش جدایی‌ناپذیر وجود ما شـود. اگر خشـم به کلی از دل ما زدوده نشـود، تفاوت ما با کسـانی که بـر ما سـتم می‌کنند چیسـت؟ خشـم ممکـن اسـت یـک نفـر را بـه صـدور دسـتور تیرانـدازی وادارد، دیگـری را به به‌کاربـردن الفـاظ تنـد و ناسـزاگویی بکشـاند و فـرد دیگـری را به اسـتفاده از باتـوم ناگزیـر سـازد. ریشـه همه این اعمـال یکسـان اسـت و ماهیتـاً فرقی بـا هم ندارنـد. فقـط زمانی که خـود را از احسـاس خشـم و پـروردن آن در دل ناتـوان دیدیـد، می‌توانید ادعـای به‌دور افکندن خشونت یا انتظار مصون‌ماندن از چنیـن احساسـی را تا به آخر داشـته باشید.»

در مبـارزه و مقاومتی که گانـدی تعریف می‌کـرد، خشـونت‌پرهیزی اقدامـی تاکتیکـی و مقطعـی نبـود، کـه بـرای عبـور از یک مرحلـه به مرحلـه دیگر در نظـر گرفتـه شـود. خشـونت‌پرهیزی و عشـق‌ورزیدن در نـگاه گانـدی، روشـی برای زندگی و سـاختن جهانی بهتر بود. در میـان ترجمه‌های دکتـر محمدعلی اسـلامی ندوشـن در کتاب «نوشته‌های بی‌سرنوشـت» می‌خوانیـم کـه جواهر لعـل نهـرو در نطقـی رادیویـی (ژانویه ۱۹۴۸) گفته بـود: «گاندی به مناسـبتی می‌گفت که بالاتریـن آرزوی او در زندگی این بـود که بتواند هر اشـکی بر گوشـه چشـمی بود پاک کند. تحقق ایـن آرزو، البته خـارج از توانایی او بـود... هزاران هزار چشـم در هند و در آسیا و در سراسر دنیا، اشـک ریخته‌اند و شاید هرگز میسر نشـود که بتوان ایـن سـیل پایان‌ناپذیر بینوایـی و رنـج و فقر انسـانی را متوقف کـرد، اما سیاسـت‌های مـا و بحث‌های ما چه ارزشـی خواهند داشت، اگر چنین هدفـی در برابر خود نداشـته باشـند؟» سـخن نهرو مـا را بـا زیبایی‌هـای روح پهناور گاندی آشـنا می‌کند که همواره به آرمان‌هـای اخلاقی خود وفـادار ماند، به انسـان‌ها با هرنژاد، دین، بـاور و ملیتی عشـق ورزید و برای کاسـتن از درد و رنج آنها از هیچ کوششی دریغ نکرد. گاندی، سرشار از عشـق و ایمان، می‌گفت: «اگر به مـن بگویند کـه رؤیاهای مـن هرگز تحقق‌پذیـر نیسـت، پاسـخ خواهم داد کـه ممکن اسـت چنین باشـد امـا راه خـود را دنبال خواهم کرد.» و باز چنانکه در کتـاب «مهاتمـا گانـدی و مارتیـن لوترکینـگ: مبـارزه عاری از خشـونت» می‌خوانیـم، گانـدی می‌گفـت: «تندی بـا ملایمت مغلـوب می‌شـود، نفرت با عشـق، رخـوت بـا اشـتیاق و تاریکی با نور. عشـق شـما قطـره قطـره می‌بارد، ولی همان‌طـور که قطره‌ای بـاران که از آسـمان می‌بارد، خشک می‌شـود و هدر مـی‌رود، عشـق را نیز مـن اغلب چنین می‌بینم. تنهـا، رگباری شـدید می‌تواند خـاک را تـا اعماقـش خیس کنـد. به همیـن ترتیـب، تنها بـارش بی‌مضایقه عشـق اسـت که بر نفرت غلبه می‌کند. اشتباه شـما در این اسـت که از دیگران توقع درستی و حقانیت دارید. شما خود باید همچنان درسـت و برحق باشـید. عشـقی کـه سـپاس و عـوض مطالبـه می‌کند، عشـق نیسـت.»

> وجود مهاتما گاندی و مارتین‌لوتر کینگ بیش از هر چیزی سرشار از عشق بود و بر همین اساس توانستند حرکت‌های بزرگی را با توقفِ چرخه خشونت به نتیجه برسانند. کریشنا کری‌پالانی می‌نویسد: «اگر در پایان کار، گاندی شبیه هیچ انسان دیگری به نظر نمی‌رسید بهتر است به خاطر آورد که در آغاز، او نیز همانند هر انسان دیگری بود.»

مبارزه‌های مارتین لوتر کینگ

در جریـان جنبـش حقـوق مدنـی کـه از سـال ۱۹۵۵ تـا ۱۹۶۸ در جریـان بـود، سیاهپوسـتان زیـر فشـار زیادی قـرار گرفتنـد؛ به آنهـا توهین شـد، در خانه‌هـای آنهـا بمب دسـتی انداختند و... اما مارتین‌لوتر کینگ که با اندیشـه و روش گانـدی آشـنا بـود و از او الهـام می‌گرفـت، اجـازه نـداد کـه مبـارزه بر ضد ستم و بی‌عدالتی به خشونت‌ورزی آلوده شـود. زیرا او نیز مانند گاندی برای خوشـبختی همـگان مبـارزه می‌کرد و نیـک می‌دانسـت که خشـونت فقط و فقـط خشـونت می‌آفریند.

دکتـر کینـگ با وجـود فشـارها و آزارها همواره از خدا می‌خواسـت که قلب‌اش خالی از کینه باشد و قدرت روبه‌روشدن بـا سـختی‌ها را داشـته باشـد، از ایـن رو کشـمکش‌های بیرونـی را بـا نیرو و آرامـش درونـی کـه خواسـتار آن بود، پشـت سـر می‌گذاشـت. او هرگز اجازه نداد که خشونت با خشونت پاسخ داده شـود، زیرا آگاه بود که با خشـونت‌ورزی رسـیدن بـه جامعـه دوست‌داشـتنی (beloved community) ممکـن نبود. دکتـر کینگ بـا الهام از روشِ درخشـان گانـدی در هنـد، می‌گفـت: «نتیجـه عدم‌خشـونت ایجـاد یـک جامعـه دوست‌داشـتنی اسـت به‌گونـه‌ای کـه وقتـی نبرد پایان می‌یابـد رابطه جدیدی میـان سـرکوب‌گر و سرکوب شـده ایجـاد می‌شـود... راه تسـلیم منجـر به خودکشـی اخلاقی و معنوی می‌شود. راه خشـونت منجر به نفـرت در بازماندگان و بی‌رحمی در خشـونت‌ورزان می‌شـود. اما راه عدم‌خشـونت منجر به رستگاری و ایجاد جامعه دوست‌داشـتنی می‌شود.» مارتین‌لوتـر کینگ به انقلابی بر اسـاس امید و عشـق و نـه امید و نفرت چشـم دوختـه بـود. او در سـال ۱۹۶۴ جایـزه صلـح نوبـل را هـم دریافـت کـرد و در سـخنرانی خـود گفت که صلـح جهانی با تکیـه بـر عدم‌خشـونت «نـه مُهمل اسـت، نـه دسـت‌نیافتنی.» زیـرا وقتی تمام روش‌های دیگر برای اسـتقرار صلح جهانی شکسـت خورده «عدم‌خشـونت نقطه آغـاز خوبی اسـت.» و در هیاهوی خشـونت و نفرت، کسـانی که به آن باور دارنـد می‌تواننـد «صدای عقـل، منطق و درک باشـند.» سـرانجام نیـز جنبش حقوق مدنی سیاهپوسـتان بـا رهبری او توانسـت به پیروزی برسـد و بـه قوانین ظالمانه پایـان دهد.

دکتـر کینگ، آخرین سـخنرانی خودش را ۳ آوریـل ۱۹۶۸ در کلیسـای اسـقف چارلز مِیسـن (مِمفیـس) انجـام داد و ۴ آوریـل در مُتـل لورِیـن تـرور شـد. او در آخرین سـخنرانی خود گفـت: «فکر می‌کنـم یکـی از عذاب‌هـای زندگی این اسـت که دائمـاً تلاش می‌کنیـم کاری را تمام کنیـم که تمام‌شـدنی نیسـت... زندگـی، داسـتانی ادامـه‌دار از رویاهای بربادرفته اسـت. مهاتما گاندی سـالیانِ سـال برای استقلال مردمش تلاش کرد. اما مجبور شـد بـا این حقیقـت روبه‌رو شـود که ترورش کنند و با قلبی شکسته بمیـرد، زیـرا ملتی کـه او می‌خواسـت متحـد باشـند نهایتاً در نتیجـه درگیری میـان هندوهـا و مسـلمانان، بین هند و پاکسـتان تقسـیم شـد... انسـان‌ها سـال‌ها در مورد جنـگ و صلح صحبت کرده‌انـد، امـا اکنـون دیگـر نمی‌توانند فقـط در مـورد آن صحبت کننـد. دیگر انتخاب بین خشونت و خشونت‌پرهیزی نیسـت، بلکه بین عدم‌خشونت و عدم اسـت... فکـر می‌کنـم همـه ما هـر از گاهـی به طور واقع‌بینانه دربـاره روزی که قربانـی آخریـن مخرج مشـترک زندگی یعنـی مـرگ خواهیم شـد فکـر کنیم. همـه دربـاره آن فکر می‌کنیـم. من هم هـر از گاهی دربـاره مرگ خود و تشـییع جنازه خود فکر می‌کنـم، اما نه به نحوی بیمارگونه. هر از گاهی از خود می‌پرسـم: «دوست دارم درباره من چه گفته شود؟» و امروز صبح به شـما می‌گویم دوسـت دارم آن روز بگوییـد مارتین‌لوتـر کینـگ تلاش کـرد زندگی‌اش را صـرف خدمت بـه دیگـران کنـد. دوسـت دارم آن روز کسـی بگویـد مارتین‌لوتـر کینگ تلاش کـرد عشـق بـورزد. دوسـت دارم آن روز بگوییـد تـلاش کـردم پاسـخ صحیحی بـه مسـأله جنگ بدهـم. دوسـت دارم آن روز بتوانیـد بگوییـد تلاش کـردم در زندگـی‌ام به ملاقـات زندانیان بـروم. از شـما می‌خواهم بگویید تـلاش کردم به بشریت عشـق بورزم و خدمت کنم. بله اگـر می‌خواهید بگویید یـک رهبر بودم، بگوییـد رهبـری بـرای عدالـت بـودم. بگویید رهبری برای صلـح بودم. رهبری بـرای راسـتی بـودم. چیزهـای کوچک دیگر اهمیتـی ندارنـد... اگـر بتوانم در طول زندگـی خود به کسـی کمک کنم، اگـر بتوانم کسـی را بـا یک حرف یـا آواز شـاد کنم، اگـر بتوانم به کسـی نشـان دهم که مسـیرش اشتباه اسـت، در آن صورت زندگـی‌ام بیهـوده نخواهد بود.» سـخن پایانـی اینکـه، وجـود گانـدی و مارتین‌لوتـر کینـگ بیـش از هـر چیزی سرشـار از عشـق بود و بر همین اسـاس توانسـتند حرکت‌های بزرگـی را با توقفِ چرخه خشـونت بـه نتیجـه برسـانند. کریشـنا کری‌پالانـی در مقدمـه کتـاب «گاندی و اسـتالین: دو نشـان بر سـر دو راهی بشـریت» اثـر لویی فیشـر (ترجمه غلامعلی کشـانی) نکته جالبی را مطرح می‌کند که بسیار جای اندیشیدن دارد. او می‌نویسد: «اگر در پایان کار، گاندی شبیه هیچ انسـان دیگـری به نظر نمی‌رسـید بهتر اسـت به خاطر آورد که در آغاز، او نیز همانند هر انسـان دیگـری بود.»

مهاتما گاندی و مارتین لوترکینگ
قدرت مبارزه عاری از خشونت
- نویسنده: مری کینگ
- مترجم: شهرام نقش تبریزی
- انتشارات: نشرنی
- تعداد صفحه: ۳۲۸ صفحه
- قیمت: ۳۸۰ هزار تومان

گاندی و استالین

لویـی فیشـر، روزنامه‌نـگار برجسـته آمریکایی، که هـم با گانـدی دیدار و گفت‌وگـو کرده و هم با اسـتالین؛ در کتـاب «گاندی و اسـتالین» گزارش و تحلیلی از زندگی، اندیشـه‌ها و رفتار این دو شخصیت اثرگـذار و آنچه ایـن دو روش در تاریخ قرن بیسـتم پدید آوردند ارائه کرده اسـت. به تعبیر فیشـر، زندگی گانـدی کتابی گشـوده اسـت در حالی که اسـتالین در پشـت پرده‌ای ضخیـم زندگی می‌کـرد. گاندی در میان مردم می‌زیسـت، به سـادگی و مانند همه مردم رفت‌وآمد می‌کـرد اما مردم نمی‌دانسـتند اسـتالین کجـا زندگی می‌کنـد (در مسـکو یا خارج از مسـکو) وقتی راهی سـفر می‌شـد، مسـیر سـفرش مشخص نبـود و وقتی در مراسـمی عمومی شـرکت می‌کرد و بـه میان مردم می‌آمد پلیس مخفـی همه خیابان‌ها، خانه‌ها و... را بشـدت زیر نظر داشت، گاندی امیدوار بود که حتـی دزد را درمان کند و حکومت اسـتالینی مجـازات مـرگ را بـرای کـودکان مجـرم ۱۲ سـاله و بالاتـر تصویـب کـرد (۱۹۳۵)، گاندی خالـی از نفرت و خشـونت، و اسـتبداد اسـتالینی بـر نفرت‌پراکنی و شـکنجه اسـتوار بود، گاندی اهل دوسـتی و شفقت و اسـتالین اهل تقلـب، فریب‌کاری، حـذف و قتل دوسـتان و رقیب‌های خـود بـود. گانـدی می‌گفـت: «مـن هرگـز مطمئن نیسـتم که درسـت می‌گویـم» اما در شـوروی همیشـه حق با رئیس (اسـتالین) بـود، گاندی همواره پذیرای شـنیدن سـخن دیگران بود و آمادگی داشـت تا نظر خود را عوض کند اما اسـتالین متعصب و سـازش‌ناپذیر بود و خود را مسـاوی با حقیقت می‌پنداشـت، گاندی بیشتر خود را سـرزنش می‌کرد اما اسـتالین دیگـران را متهم می‌کـرد، گانـدی در مواجهـه بـا مخالفان خـود اهل گذشت و بخشـندگی بود و اسـتالین مخالفان خود را سـرکوب می‌کرد، گاندی خواهان عشق و دیگردوستی و اسـتالین خواهان اطاعت و پذیرش بی‌چون‌وچرای آرای خـود بـود. گانـدی اهل گفت‌وگـو بـود، آزادی و عدالت را ارج می‌نهاد و به کار آموزشـی برای پیشـرفت مردم باور داشـت اما آموزش و پرورش شـوروی و همه پیشـرفت‌ها در خدمت حکومت و شـخص اسـتالین بود. بنابراین آنچه را اسـتالین نمی‌پسـندید یا دوست نمی‌داشـت مـردم نبایـد می‌خواندند یا می‌نوشـتند، از مجله‌هـای خارجـی خبری نبـود، سانسـورچی‌ها با دقـت روزنامه‌هـا، مجله‌هـا و... را به شـکل موردنظر حکومـت درمی‌آوردنـد، کتاب‌هـای خارجـی هـم اگر چـاپ و توزیـع می‌شـدند کتاب‌هایـی بودنـد کـه در سـتایش شـوروی و در نقـد و نفـی روش‌های زندگـی در جهـان آزاد و حکومت‌هـای مردم‌سـالار بودند.

تفاوت گاندی و مارکسیست‌ها

گاندی باور داشـت نمی‌تـوان فعالانه به عدم‌خشـونت پایبند بـود، ولی علیـه بی‌عدالتی‌های اجتماعـی ـ در هـر کجا که ظاهر شـود ـ مبارزه نکـرد. از همین روسـت که بـرای برچیدن فقر، میـانِ اندیشـه و عملِ گاندی و اندیشـه و عملِ مارکسیسـت‌ها تفاوت‌هایی جـدی وجود دارد. مهم‌ترین تفاوت این اسـت که مارکسیست‌ها می‌خواسـتند فقر را از راه قانون و اجبار ریشه‌کن کنند ولی گاندی می‌خواسـت از راه اخـلاق و در آزادی به فقر پایان داده شـود. به این صورت که مارکسیسـت‌ها بـا زور در پی مسـاوی‌کردن مردم بودند امـا گاندی با تکیه بر اخـلاق و تعلیم و تربیـت کوشـش می‌کرد تا مـردم در آزادی و آزادانه بـه همدیگر کمک کنند و دسـت یکدیگر را بگیرند. در اندیشـه گاندی، تعلیم و تربیتِ اخلاقی جایگاهی بالاتر و مهم‌تر از قانون داشت، زیرا مبنـای قانون، عدالت (به این معنا که انسـان حق کسـی را نخورد و اجازه ندهد کسـی نیز حق او را بخورد) و مبنای اخلاق، شـفقت (به این معنا که انسـان حق کسـی را نخورد و بخشی از حق خودش را نیز به دیگری ببخشـد) اسـت. بی‌تردید، بر پایه همین نگرش انسان‌دوستانه گاندی اسـت که صفای اجتماعی امکان می‌یابد. زیرا وقتی سخن از شـفقت است، انسان آزادانه عمل می‌کنـد و بـه حکم قانـون و زیر فشـار عمل نمی‌کند و همین اسـت که هم به انسـان شـور و نشـاط می‌بخشـد و هم به جامعـه و در نتیجه، روابط عاطفی شـهروندان تقویت می‌شـود. در حقیقت، گاندی می‌خواسـت که شـهروند خـوب به شـهروند بافضیلت تبدیل شـود. چنانکه انسـان بافضیلـت، از داشـتن چیزهایی کـه نیاز فـوری و آنی به آنها ندارد، شرمسـار شـود و با ساده‌زیسـتی، هم فرصتی برای بهسـازی در زندگی خود ایجاد کند و هم اینکه در جهت بهسازی اجتماعـی عمـل کند. در حالـی که اگر بـه تاریخِ حکومت‌های کمونیسـتی نگاهـی بیندازیم، آشـکار اسـت که به خاطر تمرکزِ قدرت و ثروت (در احزاب کمونیسـت) زمینه گسـترده‌ای برای سوءاسـتفاده و فسـاد شکل گرفت و سـرانجام نیز با وجود شـعارهای فریبنده که بسیاری را نیز در سراسـر جهان امیـدوار کرده بود، توزیع فقـر و فلاکت بود کـه در عمل پدید آمد.